

بزرگترین مولوی منطقه باغ خرمای خویش را بر پاسخگویی به ما جوانان ترجیح داد

س. چرا شیعه شده ای ؟

ج. بهتر است اول بگویم چگونه شیعه شده ام و بعد خواهیم گفت چرا شیعه شده ام. واقع امر این است که دهستان پسکوه ، مرکز تقابل افکار سنتی و سلفی می باشد ، به طوری که اگر کسی وارد این دهستان شود ، کلکسیون از عبادات و اذکار را مشاهده خواهد نمود طریقه ی دست بستن های جورواجور است و تعداد رکعت های نماز تراویح آنها متفاوت است و ، لذا بنده از آنجائیکه دهمدار پسکوه بوده ام ، سعی و تلاش زیادی نمودم تا آنها را به تفاهم برسانم ، ولی کارساز واقع نشد تا اینکه متوسل به بزرگترین مولوی منطقه شدم ، و ایشان هم متأسفانه کم حوصلگی و ناتوانی به خرج داد و رسیدگی به باغ خرمای خویش را به پاسخگویی به خواسته ی ما جوانان ترجیح داد . این بی تفاوتی و ناتوانی آنها مرا ناامید کرد . پس از آن به همه ی فرقه های شهرستان سراوان که سنتی ، سلفی ، اخوان المسلمین ، مودودی ، بریلوی ، دیوبندی ، چشتیه ، نقشبندی ، قادری و ... مراجعه کردم اما هیچ کدام ضمیر جستجوگر مرا آرام نکرد . تا اینکه با احتیاط به مطالعه ی مذهب تشیع پرداختم . بحمد الله در سایه مطالعه و راهنمایی های درستی که دریافت می کردم ، علاقه ی فراوانی به اهل بیت (ع) پیدا نمودم . جاذبه ی آنها به قدری زیاد بود که نگذاشت از آنها جدا شوم ، و هم اکنون شیفته ی آنها می باشم به طوری که همه ی خطرهای را به جان خریده ام ، و حاضرم در راه دوستی و محبت آنها جان خود را فدا نمایم . س. چه کسی تو را شیعه کرده است ؟

ج. شخص خاصی در میان نبوده است ولی کم حوصله گی و ناتوانی مولوی ها در پاسخ به سئوالات عقیدتی مرا شیعه کرده است و این مطلب را بارها به خودشان نیز گفته ام. س. چرا حضرت زهرا را شهیده می خوانید ؟

ج. مگر نه اینکه از نظر روایی ، اگر خانمی در اثر وضع حمل آسیب ببیند و از دنیا برود او را شهیده می نامند پس اگر بنا به زعم شما اهل سنت ، حمله به خانه ی فاطمه زهرا (س) دروغ باشد ، ولی به خاطر صدمه ی او در اثر وضع حمل فرزندش محسن باید شهیده اش خواند

شهید محمد اسلام زومکرهی در در روستای مهر آباد دهستان پسکوه از توابع بخش سبب سوران شهرستان سراوان در سال ۱۳۵۰ متولد شد .

در سال های اخیر با نشان دادن لیاقت از خود ، به عنوان دهیار پسکوه انتخاب شد . پس از سال ها تحقیق به مذهب شیعه پیوست و در شب ۲۸ / ۱۰ / ۱۳۸۴ مصادف با شب عید غدیر وقتی شخصی به نام مستعار عسکری به ایشان زنگ می زند و می گوید می خواهیم درباره طرح کشاورزی با شما گفتگو کنیم . شهید همان شب از سراوان به پسکوه برمی گردد و شام تهیه دیده ومنتظر مهمانانش می شود تا اینکه تلفنش زنگ می خورد . مهمانان می گویند : ما ورودی پسکوه هستیم و منزل شما را نمی دانیم . **شهید زومکرهی از منزل**

خارج می شود و به ورودی دهستان می رود تا مهمانان را به منزل بیاورد که آن از خدا بی خبران کمین کرده بودند و از دو طرف به ماشین شهید تیراندازی کردند وقتی ماشین از کنترل شهید خارج شد و بدنش نیمه جان شد آن خفاشان شب از کمین گاه خارج شده و بر بدن شهید پنجاه گلوله زدند و بدنش را سوراخ سوراخ می کنند و پنج فرزندش را

یتیم کردند .